

## تبیین گفتمانی تبدیل شدن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان (با تأکید بر نظریه‌ی نژادی)

حسین کچویان\*

قاسم زائری\*\*

**چکیده:** این مقاله درصدد است تبیین نماید چرا زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان بدل شدند؟ پاسخ این پرسش گفتمانی خاص<sup>۱</sup> این دوره یعنی «ملت‌گرایی باستان‌گرا» است. این گفتمان متکی بر یک نظریه‌ی نژادی استوئیه‌بهمسائل و موضوعات اجتماعی و فرهنگی بر همین اساس فهم می‌شود. انقلاب مشروطه و طیف‌هایش حکومت برآمده از آن تا روی کار آمدن رضاخان، بر مبنای راهبرد «استبداد منور»، این باور در میان نخبگان سیاسی و نیروهای اجتماعی مکتب تقویت شد که راهبرد پیشرفت و نوسازی جامعه‌ی ایران، اصلاح‌طلبانه و «تفاسد» مردم ایران استویشن است که در چارچوب گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا، اصلاح طبیعت ایرانیان، جز از طریق اصلاح نژادی آن‌ها ممکن نیست. «ازدواج»، اصلی‌ترین نقطه‌ی تمرکز در این راهبرد است و زنان، به عنوان یکی از طرفین ازدواج، هم در مقام متولدکننده‌ی فرزندان و هم در مقام مادر و مربی نسل جدید ایرانی، جایگاه ویژه و متمایزی نزد ملت‌گرایان باستان‌گرا پیدا کردند. این رو مخاطب‌بخش عملی از سیاست‌گذاری‌های اجتماعی حکومت و نخبگان ملت‌گرا، «زنان» بودند که شاخص‌ترین آن‌ها قانون «کشف حجاب» است.

**واژگان کلیدی:** رضاخان، گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا، نظریه‌ی نژادی، سیاست‌گذاری اجتماعی، آرتور گوبینو، آمیزش نژادی، ازدواج، نوسازی، کشف حجاب، زن در مقام متولدکننده زن در مقام مادر.

### مقدمه و طرح مسأله

Hossein135742@yahoo.com

Qasem.zaeri@gmail.com

\*دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

\*\*دکتری جامعه‌شناسی

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۴/۷

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۲/۲۸

پرداختن به «مسأله‌ی زنان» ناظر بر مجموعه‌مسائلی ناشی از پیامدهای ورود و حضور فراگیرتر زنان در حوزه‌های مختلف اجتماعی است، یکی از مهم‌ترین مباحث کنونی در حوزه‌ی مطالعات علوم انسانی و اجتماعی در ایران است. وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ از یک‌سو زمینه‌ی حضور فعال و فزاینده‌ی زنان در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، نظیر مشارکت سیاسی، مدیریت‌های کلان، آموزش و اشتغال را فراهم آورد و از سوی دیگر موجب اهمیت یافتن مسائل مربوط به زنان و خانواده (اعم از حقوق فردی، ازدواج، طلاق، تربیت فرزندان و نظایر آن) در سیاست‌گذاری‌های رسمی و اسناد بالادستی جمهوری اسلامی (مانند قانون اساسی، سند اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی، سند برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی توسعه‌ی جمهوری اسلامی ایران، سند چشم‌انداز بیست‌ساله‌ی جمهوری اسلامی ایران، منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان در جمهوری اسلامی ایران) شده است. به‌علاوه، در نتیجه‌فراگیر شدن موج ترویج نظریه‌ی فمینیستی (نک. احمدی خراسانی، ۱۳۸۱ و مشیرزاده، ۱۳۸۸) و تشکیک در دیدگاه دینی نسبت به زنان (نک. رجب‌نژاد، ۱۳۸۵ و مرتضوی، ۱۳۸۰) در دهه‌ی اخیر، کوشش‌های نظری متنوعی در رد و تایید این نظریه‌ها (نک. منصورنژاد، ۱۳۸۱ و هاجری، ۱۳۸۲) روایت‌های کاشی، (۱۳۸۸) در ایران صورت گرفته است که نتیجه‌ی تولید حجم گسترده‌ی آگاهی‌ها و دانش‌ها پیرامون موقعیت و جایگاه زنان الینت‌جایگاه زن در نظام قلمک و آفرینش (نک. قاضی، ۱۳۸۷) و

---

<sup>۱</sup> به‌طور مثال در سند «اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی» مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۱ ش. آمده است: «۱۸- تقویت شخصیت و جایگاه واقعی زن مسلمان به‌عنوان مادر و ترویج و فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای ایفای نقش و رسالت اساسی خود به‌عنوان «مربی نسل آینده و اهتمام به مشارکت فعال زنان در امور اجتماعی فرهنگی، هنری و سیاسی مبارزه با بیشرها و اعتقادات نادرست در این زمینه». همچنین عظمی‌انقلاب فرهنگی در جلسه مورخه ۱۳۸۲/۶/۳۱ منشور حقوق و مسئولیت‌زنان در جمهوری اسلامی» را «با هدف تبیین نظاممند حقوق و مسئولیت‌های زنان در عرصه‌ی حقوق فردی، اجتماعی و خانوادگی» تصویب رساند (وبگاه شورای عالی انقلاب فرهنگی، دسترسی در مورخه ۱۳۹۰/۱/۳۱). در ماده ۲۳۰ برنامه پنج ساله توسعه جمهوری اسلامی ایران (۹۴-۱۳۹۰ ش.) نیز آمده است: «دولت با همکاری سازمان‌ها و دستگاه‌های ذویبط از جمله مرکز امور زنان و خانواده با هدف تقویت نهاد خانواده و جایگاه زنان در عرصه‌های اجتماعی و استیفای حقوق شرعی و قانونی بانوان در همه‌زمینه تدوین و برتظویبجامع توسعه امور زنان و خانواده» مشتمل بر محورهای تحکیم بنیان خانواده، بازنگری قوانین و مقررات مربوطه، پیشگویی‌های جمعی، توسعه و ساماندهی امور اقتصادی - معیشتی با اولویت ساماندهی مشاغل خانگی برای زنان سرپرست خانوار و زنان بدسرپرست، تأمین اجتماعی، اوقات فراغت، پژوهش، گسترش فرهنگ عفاف و حجاب، ارتقاء سلامت، توسعه توانایی‌های سازمان‌های مردم‌نهاد، ارتقاء توانمندی‌های زنان مدیر و نخبه، توسعه تعاملات بیللملی، تعمیق باورهای دینی و اصلاح ساختار اداری-تشکیلاتی زنان و خانواده اقدام قانونی نماید» (وبگاه مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، دسترسی در مورخه ۱۳۹۰/۱/۳۱).

تبیین گفتمانی تبدیل شد زن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان ۹

توضیح موقعیت زن در تاریخ ایران و جهان (نک. کریمی و عرشاهی، ۱۳۸۵: ۱۰۱-۱۰۲)، ۱۳۸۱ و مهرآبادی، ۱۳۷۹ و فلاح، ۱۳۸۵) تعیین نسبت ذاتی میان زن و مرد تا مسایل خردتر و عینی‌تری نظیر کار زنان (جزنی، ۱۳۸۳)، و آموزش زنان (نک. عظیم‌زاده اردبیلی و خسروی، ۱۳۸۸)، طلاق و ازدواج (نک. فرجاد، ۱۳۷۲ و بیرامی، ۱۳۷۸ و گواهی، ۱۳۷۳) یا آسیب‌های اجتماعی و روان‌شناختی زنان (نوابی-نژاد، ۱۳۷۸)، زنان و سیاست (نک. حجتی کرمانی، ۱۳۸۸ و خسروپناه، ۱۳۸۱ و قندهاری، ۱۳۸۲)، زنان و توسعه (کولایی و حافظیان، ۱۳۸۵) یا حتی زنان و محیط‌زیست (محمدی‌اصل، ۱۳۸۸).

یکی از وجوه «مسأله‌ی زنان» در جمهوری اسلامی، سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و اجتماعی در حوزه‌ی زنان است که مانند هیئت‌های اجتماعی دیگری نظیر جوانان و دانشجویان یا موضوعات فرهنگی نظیر موسیقی، پوشش و نظایر آن، از دشواری‌های خاصی برخوردار بوده و همت‌تور اولیه این است که منشأ این دشواری و دشواری‌های مشابه آن، و نیز علل موفقیت یا عدم‌موفقیت چنین سیاست‌گذاری‌هایی را باید در شرایط فعلی جستجو کرد و با شناسایی عوامل عینی دخیل در آن و ارزیابی میزان دخالت‌شان، راه‌حل‌هایی برای رفع دشواری‌ها نیز موفقیت‌سیاست‌گذاری‌ها پیدا کرد. آنچه اهمیت دارد این است که فهم دقیق هر مسأله‌ی اجتماعی / سیاست‌گذاری، بدون بررسی تاریخی آن نوع مسأله / سیاست‌گذاری و بازگشت به نقطه‌ی آغاز شکل‌گیری و پیدایش، امکان‌پذیر نیست. از جمله در مورد زنان، فهم درست دشواری‌های سیاسی در این حوزه و نیز یافتن دلایل عدم‌موفقیت برخی از آن‌ها نیازمند بررسی تاریخی چنین سیاست‌گذاری‌هایی است. می‌دانیم که نخستین سیاست‌گذاری‌ها در حوزه‌ی زنان، متعلق به دوره‌ی رضاخان است و از این رو هر نوع سیاست‌گذاری در دوره‌های بعدی و از جمله در جمهوری اسلامی، نیازمند بازگشت به این نقطه‌ی آغاز و شناسایی عوامل مؤثر و دخیل در این سیاست‌گذاری‌ها، و موفقیت یا شکست موفقیت‌ابتدا تا به امروز است. به‌طور مثال، در گفتمان غالب در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ تاکنون آن در نظام جمهوری اسلامی، بنا بر نوع فلسفه‌ی دینی دولت که همانا رساندن انسان، و از جمله زنان، به مرحله‌ی سعادت و کمال است، «حجاب» امری شرعی و ضروری قلمداد می‌شود. حکومت، مقید به اعمال سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و اجتماعی، به‌منظور تبیین و ترویج «حجاب» میان زنان و نیز در کل جامعه است. آنچه مسلم است این که سیاست‌گذاری‌های مربوط به حجاب، تاکنون، به فراز و نشیب فراوانی دچار بوده و اجرای آن، با دشواری‌های زیادی روبرو بوده است. با این مهم، خطای اصلی این خواهد بود که مسأله‌ی «حجاب» و سیاست‌گذاری‌های مربوط به آن

را منحصراً مسأله‌ای مربوط به بازه زمانی بعدی پیللق از انقلاب اسلامی دانسته و هرگونه سابقه‌ی پیشینی برای آن را انکار کنیلهن در حالی است که نخستین بار در دوره رضاخان، حجاب زنان، بنابر نوع جهتگیری حکومت، به یک مسأله‌ی اصلی بدل شد که در نهایت نیز منجر به صدور فرمان «کشف از آن حجاب» شد. زمان وقوع انقلاب اسلامی، هرچند در سطح سیاست‌گذاری‌های رسمی، مسأله حجاب زنان «حل شده» تصور می‌شد، اما در بدنه‌ی اجتماعی، به خصوص در دهه منتهی به انقلاب اسلامی بویژه در میان متدینین، این مسأله فعالانه محل بحث و بررسی بوده، به گونه‌ای که یکی از دلایل مهم وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نوع سیاست‌گذاری‌های فرهنگی حکومت پهلوی دوم، به ویژه در حوزه زنان و پوشش آنها بوده اعلامیه امروزه یکی از معیارهای سنجش سیاست‌گذاری‌های جمهوری اسلامی در حوزه زنان، به ویژه در محافل روشنفکری و منازعات فمینیستی، های رضاخان سیلست‌گذاری د حجاب زنان است که در قیاس با جهت‌گیری‌های جمهوری اسلامی، مترقی و پیشروانه نیلقی شطع شود. یگری دال بر نیاز به اتخاذ رویکرد تاریخی نسبت به ماهیت «مسأله‌ی زنان» و دلایل سیاست‌گذاری‌های پیشین در این حوزه است.

طرح مسأله‌یابی برجسته شد ن حضور زنان در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و اجتماعی دوره‌ی رضاخان آشنایی ایرانیان با افکار جدید، به ویژه در آستانه‌ی انقلاب مشروطه و در جریان آن، موجب شد تا دیدگاه انتقادی نسبت به وجوه مختلف زندگی اجتماعی هم ایران حکومت و سیاست، دین، تاریخ، فرهنگ، گروه‌ها و طبقات اجتماعی، مناسبات تجاری و بازرگانی و از جمله «زنان»، مورد توجه قرار گیرد. جعفریان (۱۳۸۳)، دامنه‌ی نخستین بحث‌ها در مورد زنان را به اولین سفرنامه‌های ایرانیان به فرنگ (به طور مثال، «سفرنامه‌ی رضاقلی میرزا» (۱۲۵۳ ق. / ۱۲۱۳ ش.) و توصیف‌ها از وضع زنان و مناسباتی که تمدن جدید پیرامون زنان شکل داده است، بر می‌گرداند (ر.ک. جعفریان، ۱۳۸۳: ۲۵-۱۵). با این همه، تنها با روی کار آمدن رضاخان و تشکیل دولت مدرن و سیاست‌گذار در ایران است که زنان، به «موضوع»ی برلی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی بدل می‌شوند. کشف حجاب، حذف پردفشینی، تعلیم و تربیت زنان، تغییر لباس زنان، کار زنان و نظایر آن، تنها بخشی از سیاست‌گذاری‌های رضاخان برای تغییر وضعیت زنان در ایران است. مهم‌ترین پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه چیزی موجب شد که زنان، به «موضوع» برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری بدل شوند؟ هم‌چنان که گفته شد، در جریان انقلاب مشروطه، پدیده‌ها و گولوی اجتماعی مختلف، موضوع مباحث انتقادی متجددین و منورالفکران

تبیین گفتمانی تبدیل شد ن زنان به موضوع سیاست‌گذاری های رسمی در دوره ی رضاخان ۱۱

بودند: درباریان و سیاستمداران، سفرا، تجار، علما، ایلات، اقلیت‌های مذهبی (نظیر زرتشتی‌ها)، زنان، شاعران، معلمان و نمایران. به‌طور مثال، «سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیک» (مراغه‌ای، ۱۳۸۴) ز جمله شاخص‌ترین آثار انتقادی این دوره، به انتقاد فراگیر از بخش‌ها و گروه‌های مختلف جامعه ایران می‌پردازد. انتقادات عموماً به منظور آگاهی بخشی و تحریک بخش‌های مختلف جامعه نسبت به تغییر در وضعیت زوال‌یافته و منحط‌شده و جامعه‌شان است. اما در دوره ی رضاخان، طور خاص، سه گروه اصلی، موضوع برنامه‌ریزی قرار گرفتند: ایلات و عشایر و نیز زنان. حکومت رضاخان، مجموعه‌ی منسجمی از سیاست‌ها را در دوره علما اعمال کرد، از جمله دخالت دولت در برنامه‌ی آموزشی و مدیریت حوزه‌ی علمیه، تدوین قوانین قضایی بر مبنای اصول جدید به منظور کاهش قدرت اجتماعی آنها، قانون لباس متحدالشکل و نظایر آن (ر.ک. آشنا، ۱۳۸۵). به‌علاوه، رضاخان از همان ابتدا مبارزه‌ی گسترده‌ای با قدرت ایلات آغاز کرد و تلاش کرد تا آنها را از طریق سرکوب نظامی و از بین بردن توان تهاجمی‌شان و نیز سیاست‌های لباس متحدالشکل، تخته قاپودن عشایر، قانون سربازگیری اجباری و نظایر آن، در نظم جدید منهضم کند (ر.ک. نقیب‌زاده، ۱۳۷۹). این در حالی است که به‌طور مثال، تجار و بازرگانان که البته از حیث اقتصادی و اجتماعی یک قدرت مهم محسوب می‌شدند، به‌طور ویژه، موضوع برنامه‌ریزی قرار نگرفتند. پرسشی که در اینجا مطرح‌امین است که چه عاملی و چه منطق تازهای، در این دوره، این سه گروه اجتماعی اصلی، و به‌ویژه زنان را به یک «موضوع» برای دخالت و سیاست‌گذاری دولت بدل کرد؟ در واقع، پرسش اصلی مقاله این است چگونه زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره ی رضاخان بدل شدند؟ از نظر این مقاله، پاسخ را باید در گزاره‌های گفتمانی «ملت‌گرایی باستان‌گرا» (گفتمان مسلط در این دوره) جست‌وجو کرد.

## مبانی نظری

به‌طور مثال، او حاکمان و سیاستمداران ایران را «مشتی فراخته و نمارده» می‌خواند که «هرچه بر جان و مال مردم حکم رانند، مجراست و بازخواست و مؤاخذه بر ایشان نیست» (مراغه‌ای، ۱۳۸۴: ۸۸). او تاجران و بازرگانان ایران را «مزدوران فرنگ» می‌نامد که «همه ساله، به دامن، نقود مملکت را بار کرده و به ممالک خارجه می‌ریزند و در مقابل امتعه قلب و ناپایدار فرنگستان را به هزار زحمت بر خودشان حمل کرده و به وطن نقل می‌دهند» (همان، ۳-۲۰۱). ازسبب ادی «معلمان و تعلمان» گله می‌کند و «شاعران» را به دلیل پرداختن به «ار زلف» و «سنبل کاکل»، «کمان ابرو» و چو «مان آهو» به باد انتقاد می‌گیرد که چرا به جای «این قبیل خیالات فساد» «ب وطن و ثروت وطن» ترانه و تصنیف نمی‌سازند (همان، ۱۵۰).

که چنانچه تر گفته شد، یکی از مهم‌ترین راهبردها برای بحث پیرامون «مسأله‌ی زنان» سیاست- گذارهای مربوط به آن‌ها، «بررسی تاریخی» است. مراد از بررسی تاریخی نیز بیان گزارش تاریخی یا آنچه «تاریخ نقلی» نامیده می‌شود، نیست. مقصود، استخراج ریشه‌های تاریخی پدیده‌های مربوط به زنان است که اکنون با آن مواجه هستیم؛ مراجعه به لحظات تاریخی شکل‌گیری پدیده‌ها و کشف روندهای متنوع و گاه متضادی است که مسیرهای بعدی تغییرات را شکل داده‌اند.

جهت‌گیری روشی- نظری میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) یکی از مهم‌ترین تفسیرها از «بررسی تاریخی» است که در این مقاله از آن استفاده شده است. فوکو در آثاری که از روش دیرینه‌شناسی استفاده کرده (مانند «دیرینه‌شناسی دانش» (۱۳۸۸)، «تاریخ جنون» (۱۳۸۱ الف))، تصورش بر این بود که یک «گفتمان‌نگری خودسامان و خودبنیاد است که وابسته به چیزی غیر از خودش نیست و تغییراتش، بر اساس منطق درونی خاص خودش توضیح داده می‌شود» (دلس، ۲۰۰۸: ۲۰۷). در دیرینه‌شناسی، فوکو اولاً بر نقطه‌ی آغاز (درجه‌ی صفر) متمرکز است (فوکو، ۱۳۸۱ الف: ۱۴۴) تا تلاش می‌کند تا گفتمان موردنظر را معرفی و گزافندی کند؛ برخی تغییرات احتمالی این گفتمان نیز بر اساس منطق و گزاف‌های درونی خودش توضیح داده می‌شود (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۱۴۶) در ادامه، فوکو متوجه «امور غیرگفتمانی» شد که بر کردوکار گفتمان‌نابگذارند، بدین معنا که از این پس، تطورات یک «گفتمان» اساساً منطق درونی‌اش فهمیده نمی‌شود و فوکو لاجرم، برای تکمیل روش دیرینه‌شناسی، رویه تبارشناسی را در پیش گرفت (در «مراقبت و تنبیه» (۱۳۸۷) و در «تاریخ جنسیت» (۱۹۷۳)). در اینجا فوکو تنها دلمشغول توضیح امر گفتمانی، بر اساس امر اجتماعی (غیرگفتمانی) است. نهاد «قدرت»، شامل تاثیر نهادها، رخداد‌های سیاسی، اعمال اقتصادی و روندهای جاریست و کلنر، ۱۹۹۱: ۱۶۴، یکی از مهم‌ترین امور غیرگفتمانی است که مورد توجه فوکو قرار گرفت چنانچه گفته شد، فوکو از تبارشناسی، نه به عنوان یک روش تازه و جداگانه، بلکه برای تکمیل دیرینه‌شناسی استفاده کرد و روشن است که بهرچه «نقطه‌ی باختر» از روش تبارشناسی است، با تأثیرات که در تبارشناسی، تمرکز بر نقطه‌ی نه برای نشان دادن یک بله‌زمانی یا یک لحظه تاریخی، بلکه برای شناسایی پیچیدگی‌های درونی یا کشف روندهای متضاد و متنوع در جریان شکل‌دادن آن گفتمان (پدیده) است. بخشی از این پیچیدگی، ناظر بر بحث‌های مختلفی است که در همان نقطه‌ی آغاز پیرامون

تبیین گفتمانی تبدیل شد ن زنان به موضوع سیاست‌گذاری های رسمی در دوره ی رضاخان ۱۳

آن پدیده (اینجا سیاست‌گذاری زنان) صورت گرفته است؛ تبارشناس به دنبال توضیح چگونگی دخالت نیروهای اجتماعی در شکل دادن به پدیده‌ی مورد بررسی است. او خواهد توضیح دهد که از میان پدیده‌ها/گروهی مختلفی که می‌توانند مورد توجه قرار گرفته و سیاست‌گذاری شوند، چرا یک پدیدگروه خاص موثوجه قرار گرفته و به موضوع سیاست‌گذاری بدل شده است؟ در اینجا تمرکز تبارشناس بر مناسبات گفتمانی فمینیست‌گفتمانی، یک پدیده یا گروه اجتماعی را به «ابژه گفتمانی» بدل کنی که اینک با پیوند خوردن گفتمان با نهاد قدرت، باید موضوع سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی قرار گیرد، در حالی که از منظر همان گفتمان، ممکن است دیگر پدیده/گروه‌های اجتماعی، موضوعیت نداشته باشند. قدرت، دانش و رژیم حقیقت خاص خود را پدید می‌آورد. بیشتر کارهای فوکو در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، مبتنی بر شناسایی «رژیم‌های هنجارساز» است. او می‌خواهد نشان دهد که چگونه برخی هنجارهای خاص، در یک زمان تاریخی معین، ظهور کرده یا جایجا می‌شوند (وورتر، ۲۰۰۹: ۵۱). دانش و قدرت، یکسان نیستند. رابطه‌ی آنها، علت و معلولی نیست، بلکه از نوع همبستگی است که باید در شکل تاریخی خاص خودش مورد بررسی قرار گیرد. گفتمان و قدرت، نسبت متقابلی دارند: از یکسو، یک گفتمانی قرار گرفتن در موضع قدرت و دستیابی به قدرت عینی، نیازمند جانبداری نیروهای اجتماعی است و از سوی دیگر، هر گفتمان، «رژیم حقیقت» خاص خود را دارد که تبیین کنده‌منافع و اهداف همان نیروهای اجتماعی اسقدرت، جمله‌مولد دانش و اخاص خود را تولید می‌کند که ی وظیفه‌ی و توضیح برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی- فرهنگی و در نهایت، مقاد ساختن افراد و گروه‌های اجتماعی را به عهده دارد. □

از این رو این مقاله، با اتکا به شیوه‌ی فوکویی بررسی تاریخی، بر نقطه‌ی آغاز سیاست‌گذاری‌های رسمی در حوزه‌ی زنان متمرکز است و تلاش می‌کند به این سؤال‌ترینیلوئخ دهد که چرا زنان، به ابژه گفتمانی در دوره‌ی رضاخان بدل شدند؟ به‌علاوه، پاسخ به چنین پرسشی، ناگزیر از بحث در مورد مناسبات گفتمانی این دوره‌ویژه مشخص ساختن گفتمان غالب در دوره رضاخان است که لازمه‌ی آن، بازگشت به دوره‌ی مشروطه و ماقبل آن (هرچند به صورت اجمالی) نشان دادن پیچیدگی‌ها و روندهای متضاد و متنوع مؤثر در آن دوره است تا ماهیت سیاست‌گذاری‌های مربوط به زنان در این دوره

□ برای مشاهده نمونه‌های تجربی از کاربرد شیوه‌ی فوکو در بررسی تاریخی پدیده‌ها در میان محققان ایرانی، (ر.ک. فیرحی، ۱۳۷۸، کجویان، ۱۳۸۴ و تاجیک، ۱۳۸۲).

را به خوبی مشخص کند. این اسدالمه، دو تبیین چگونگی تبدیل شدن «ملت‌گرایی باستان-گرایی» گفتمان مسلط در دوره رضاخان پرداخته خواهد شلین گفتمان در دوری مشروطه، به- عنوان یک گفتمان حاشیه‌ای در کنار دیگر گفتمان های مدرن حضور داشت و مقاله توضیح خواهد داد که در نتیجهی تحولاتی که از انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ش.تا) روی کار آمد رضاخان (۱۳۰۴ ش.) و تغییر در نیروهای اجتماعی، گروه‌های قدرت و نیز دگرگونی در امور غیرگفتمانی و وقوع جنگ جهانی اول یا تغییر در سیاست‌های انگلستان داد، این گفتمان، به گفتمان مسلط بدل شد و به‌ویژه با در اختیار گرفتن قدرت عینی، «رژیم حقیقی» یعنی «نظریه نژادی» را به مبنایی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی و نیز ارائه‌ی منطق تازه‌فهم ماهیت و جایگاه «زنان» بدل کند. روشن است که تاکنون در مورد ماهیت این سیاست‌گذاری‌ها گزارش‌های نخبگان دوری رضاخان به «مسأله‌ی زنان»، مباحث متعدد و گاه متخالفی مطرح شده و طبیعی است که برخی از آن‌ها بخشی از ماهیت این پدیده را توضیح داده‌اند. در این مقاله نیز با اتکا به منطق گفتمانی و شیوه‌ی فوکویی بررسی تاریخی، بخش دیگری از این مسائل تبیین خواهد تلاش برای فهم منطقی نژادی سیاست‌گذاری‌های دوره‌ی رضاخان در حوزه‌ی زنان، نه تنها لایه‌ی عمیق‌تری از ماهیت این سیاست‌گذاری‌ها را روشن خواهد کرد، بلکه در مقایسه با دیگر رویکردها، بیشترین توضیح را در مورد فهم این سیاست‌گذاری‌ها ارائه می‌کند.

### دوره‌ی رضاخان: غلبه‌ی گفتمان «ملت‌گرایی باستان‌گرا»

مشروطه و پس از آن، در ایران شکل گیرد. یک ایرانی‌مجم از سیاستمدار، بازرگان، سفیر، سیاح، شاعر و نویسنده، روزنامه‌نگار یا کارگر) بنا بر این اولاً به کدام‌یک از کشورهای اروپایی مبدأ (انگلیس، فرانسه و بعدتر آلمان) کرده باشد، ثانیاً با اثر کدام از متفکران آن‌ها (ولتر، اسمیت، گوینو و نظایر آن) آشنا باشد، و ثالثاً به کدام از مناطق پیرامون ایران (هندآشنایی ایرانیان با غرب و دستاوردهای فکری و تکنولوژیک آن، موجب شد تا گفتمانی فکری متنوعی در آستانه‌ی انقلاب روسیه، عثمانی، مصر و

<sup>۹۹</sup> معمولاً در آثار فارسی، برای اشاره به «Nationalism»، از تعابیر «ملی‌گرایی»، «میهن‌پرستی» یا «ناسیونالیسم» استفاده می‌شود. این تعابیر، معنای واقعی این مفهوم، به‌ویژه نقش «ملت» را بازنمایی نکرده و از آن، در کی عاطفی‌ارایه می‌دهند. از این رو برای آشنایی‌زدایی از این تعابیر، در این رساله‌تغییر کویژ «ملت‌گرایی»، برای اشاره به «Nationalism» استفاده شده است.



تبیین گفتمانی تبدیل شد زن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان ۱۵

عراق) رفت‌وآمد کرده باشد، گرایش فکری متفاوتی پیدا می‌کرد. در این دوره و در کنار سنت قدرتمند دینی، مکاتب فکری مختلف مدرن، شامل لیبرالیسم، سوسیالیسم، ملت‌گرایی، محافظه‌کاری و آنارشیسم، هریک در میان نخبگان و نیروهای سیاسی-اجتماعی در ایران، هوادارانی داشتند. صاحب‌نظران مختلف، در مورد گفتمانی فکری این دوره، به‌ویژه ملت‌گرایی، تعبیر و تفسیر مختلفی به کار برده‌اند. به‌طور مثال، احمدی (۱۳۸۴) گرایش اصلی شامل «ملت‌گرایی دولتی»، «ملت‌گرایی مردمی لیبرال»، «ملت‌گرایی رادیکال» (که خود شامل سه جریان «ملت‌گوار باستان‌گرا»، «ملت‌گرایی چپ» و «پان ایرانیسم» است) و «ملت‌گرایی اسلامی» در کل تاریخ معاصر ایران از هم تفکیک می‌کند (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۵۳-۱۴۸). او «ملت‌گرایی دولتی» شکل غالب ملت‌گرایی در دوره‌ی رضاخان می‌داند که در نتیجه‌ی روی کار آمدن دولت رضاخان، «پشتیبانی بسیاری از نخبگان و متفکران ملت‌گرایی از دولت» شکل گرفت. «بسیاری از ملت‌گرایان ایرانی، دولت رضاشاه را نماد آرزوهایی ملی می‌دانستند» اما با گرایش رضاشاه به اقتدارگرایی، ملت‌گرایان راه خود را جدا کرده و «ملت‌گرایی لیبرال» را بنیان نهادند (همان، ۱۴۸). وی همچنین در مورد ملت‌گرایی باستان‌گرا می‌نویسد: در اینجا بر «ضرورت شناخت ایران باستان و شکوه» تأکید شده و در آثار «شاعران و نخبگان و برخی نخبگان سیاسی ایران» انعکاس می‌یابد. اعراب، عامل تیره‌ختی ایرانیان قلمداد می‌شوند و در دولت رضاخان این شکل از ملت‌گرایی رادیکال، «جنبه‌های فکری و مطالعاتی» به خود گرفت (همان، ۱۵۱). از سوی دیگر سیاوشی (۱۳۸۶) تنها به بررسی «ملت‌گرایی لیبرال» می‌پردازد که از نظر او در دوره‌ی حکومت مصدق در ایران شکل گرفته است. او بحثی در مورد وضعیت ملت‌گرایی در دوره‌ی مشروطه یا رضاخان ارائه نمی‌کند. کچویان (۱۳۸۴) نیز سه مرحله در حیات گفتمان ملت‌گرایی در ایران از هم تفکیک می‌کند که در مرحله‌ی اول (و عمدتاً در دوره‌ی مشروطه) به دنبال «بی‌خودطلبی» و «غیر غربی‌ست» و در تعارض با هویت دینی و شیعی قرار دارد (کچویان، ۱۳۸۴: ۹۰-۷۳)؛ در مرحله‌ی دوم، به نوعی «آریاگرایی و باستان‌گرایی» بدل می‌شود که «با ارجاع به گذشته غیر اسلامی ایران» در «هویت‌سازی دیکتاتورمآبانه‌ی پهلوی» نمود پیدا می‌کند (همان، ۵-۹۴) و در مرحله‌ی سوم، به نوعی «ملت‌گرایی لیبرال» تطور می‌یابد که مواجهه‌ی خصمانه و حذفی با دین اسلام را کنار می‌گذارد و مبلغ نوعی «اسلام سکولاریزه» شامل «مجموعه‌ای هنجارهای ممتقوتها» م‌ هویت ایرانی می‌شود (همان، ۱۱۰). ملاحظه می‌شود که هریک از این ها بدست‌نویس وضع نظری نویسنده آن، صورت‌بندی متفاوتی از ایده‌ی «ملت‌گرایی» به

دست می‌دهند که البته در برخی موارد نیز با هم اشتراک دارند. <sup>□□</sup> با الهام از دسته‌بندی‌های مذکور به نظر می‌رسد که ملت‌گرایی، به‌عنوان یکی از گفتمان‌های فکری اولیه و مهم در آغاز آشنایی ایرانیان با غرب که در تعامل با دیگر گفتمان‌های فکری نظیر لیبرالیسم (و مشروطه‌خواهی) سوسیالیسم، محافظه‌کاری و نظایر آن قرار داشته است، در فاصله‌ی زمانی وقوع انقلاب مشروطه تا روی کار آمدن رضاخان، دست‌کم سه صورت‌بندی خردتر در خود داشته است: ملت‌گرایی رمانتیک (و عاطفی)، ملت‌گرایی لیبرال و ملت‌گرایی باستان‌گرا. از وقوع انقلاب مشروطه تا روی کار آمدن رضاخان، یک چرخش اساسی در نگرش نخبگان و منورالفکران ایران رخ داد و به همین ترتیب، راهبرد و طرح آنها برای آینده‌ی ایران نیز تغییر کرد: اگرچه راهبرد اولیه‌ی گانج‌ایرانی، ایجاد یک حکومت قانونی مشروطه در ایران (بر مبنای ایده‌های لیبرالیستی) بود، اما در نتیجه‌ی تحولات پس از انقلاب مشروطه و ناکارآمدی دولت‌های برآمده از انقلاب و نیز وقوع جنگ جهانی اول که منجر به ورود ناخواسته‌ی ایران به عرصه‌ی جنگ و تأثیرات فراگیر آن بر کشور شد، راهبرد نخبگان و نیروهای مسلحی - به لزوم ایجاد «دیکتاتوری صالح»<sup>□□</sup> تغییر یافت. این تغییر راهبرد، موجب شد تا گرایش‌های فکری مشروطه‌خواهانه و دموکراتیک مانند ملت‌گرایی لیبرال (مشروطه‌خواه) در ایران تضعیف شده و به حاشیه روند. در عوض، گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا که پیشتر در حاشیه قرار داشت، به متن آمده و به گفتمان مسلط در دوره‌ی جدید (دوره‌ی رضاخان) بدل شد. به‌عبارتی، خصوصاً صلا‌ی دوی‌ه‌رضاخان، از یکسو روی کار آمدن مستبدی است که میل به مدرنیزاسیون و پیشرفت دارد و از سوی دیگر اتکا به «ملت‌گرایی باستان‌گرا» عنوان به‌گفتمان رسمی و غالب است که مبنای سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌هاست و البته خود ریشه در تحولات دوره‌ی مشروطه دارد.

چنانکه پیشتر گفته شد، «ملت‌گرایی باستان‌گرا» یکی از اشکال ملت‌گرایی در دوره‌ی قاجار است که با سه چهره‌ی اصلی، یعنی جلال‌الدین میرزا قاجار، فتحعلی‌آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی بازساخته می‌-

<sup>□□</sup> به همین ترتیب، اکبری (۱۳۸۴) نیز ملت‌گرایی را در قالب گفتارهای ذیل دسته‌بندی کرده است: گفتار ایرانیت دین‌گرا، گفتار ایرانیت قوم‌گرا و گفتار ایرانیت سکولار و باستان‌گرا (اکبری، ۱۳۸۴: ۶۷-۶۱).

<sup>□□</sup> مجلات «کاوه»، «ایران‌شهر» و «نامه‌ی فرنگستان»، به‌عنوان سه‌تایی اصلی ملت‌گرایان در این دوره، بر ضرورت ایجاد «دیکتاتوری صالح» / «دیکتاتور عالم» یا «استبداد منور» در ایران تأکید داشتند که نمونه‌ی واقعی این‌ها «مصلح» نزد آنان، نیز پطر کبیر، تزار روسیه، بیسمارک، صدراعظم آلمان و موسولینی، نخست‌وزیر ایتالیا بود (ر.ک. تاجیک، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

تبیین گفتمانی تبدیل شد زن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان ۱۷

شود. ملت‌گرایان باستان‌گرا از حیث تعلق به «جامعه‌ی ایران» وضع ویژه‌ای داشتند: برخی از آنها اساساً در ایران زندگی نمی‌کردند یا این‌که تابعیت ایران نداشتند. برخی دیگر نیز به واسطه‌ی تعلقات مذهبی خاص‌شان، نظیر گرایش به زرتشتی‌گرایی یا به‌ویژه با آیین مسلمانان غالب و کلیت دینی جامعه‌ی ایران نداشتند (ر.ک. کچویان، ۱۳۸۴: ۷۵). علاوه بر طرد و انزوای اجتماعی، ملت‌گرایی باستان‌گرا از حیث گزاره‌های گفتمانی‌اش نیز در حاشیه بود. سایر گفتمان‌های فکری در این دوره، درصدد بودند خود را منطبق بر اندیشه دینی و اسلامی نشان دهند. آنها می‌دانستند که در یک جامعه‌ی دینی که اکثراً شریعت آن ملت‌گرا به زندگی بر مبنای شریعت و سنت‌های دینی هستند، تنها راهبرد برای پیشبرد مفاهیم و افکار مدرن، توضیح و برتری‌بخشی اصول و قواعد دینی است، به همین دلیل نیز مشروطه‌خواهان، به‌طور مثال، از تعبیری مانند «امر به معروف و نهی از منکر» یا «حب‌الوطن» برای اشاره به مفاهیم مدرن یا از آیات قرآن و احادیث و روایات دینی در تأیید مقولات و مباحث مدرن استفاده می‌کردند. به‌طور مثال، یوسف‌خان مستشارالدوله که بر مبنای یک منطق مشروطه‌خواهانه، مشکل اصلی جامعه‌ی ایران را «یک کلمه» یعنی «قانون» می‌داند، کوشش کرده است تا اصول قانون اساسی فرانسه را بر مبنای آیات قرآن و احادیث دینی تفسیر و تأیید کند (مستشارالدوله، ۱۳۸۲). اما ملت‌گرایی باستان‌گرا از همان ابتدا خواستار بازگشت به دوره‌ی ایران باستان و مشخصاً آیین زرتشتی شد و دین رسمی، فعال و ریشه‌دار موجود یعنی اسلام را به مبارزه طلبید. آن‌ها پیامبر اسلام را «پیغمبر عربی» و دین اسلام را «دین عربی» می‌دانستند که به زور بر مردم ایران تحمیل شده است (ر.ک. آقاخان کرمانی، ۱۳۲۶: ۲۵). بدون تردید، چنین هژاوه گفتمانی نمی‌توانستند در جامعه‌ی «اسلامی» ایران که از سنت‌های ریشه‌دار دینی برخوردار بود ریشه بدوانند. از این رو در حاشیه قرار گرفتند. تنها با روی کار آمدن رضاخان و دستیابی نخبگان ملت‌گرای غرب‌گرا به قدرت است که ملت‌گرایی باستان‌گرا، با اتکا به زور و قدرت نخبگان جدید و در قالب سیاست‌گذاری‌های رسمی (از جمله در حوزه‌ی زنان)، امکان طرح و پیگیری پیدا کرده و به گفتمان مسلط بدل می‌شود. این مقاله نیز تلاش برای فهم دلایل

میرزا ملکم خان<sup>۱۱۱</sup>، که تأکید زیادی بر مشروطه و تأسیس حکومت قانون در ایران مطابق با الگوی پادشاهی مشروطه در انگلستان داشت، یکی از بهترین نمونه‌های چنین راهبردی است: «برای کمال‌اصولی که اساس مدنیت غربی است به مذاق مسلمانان خوش آید و پذیرفته شود، به جای این-که بگوییم آن را از لندن و پاریس بگیریم ... آسان است که آن اصول را اخذ کنیم و بگوییم که منبع آن اسلام است» (نورایی، ۱۳۵۲: ۲۳۳).  
<sup>۱۱۱</sup> برلین. نقدی امروزی از این جهت‌گیری‌های گفتمانی، (ر.ک. آجودانی، ۱۳۸۲).

سیاست‌گذاری‌های حکومت رضاخان در چوزفان، بر مبنای منطق گفتمانی ملت‌گرایی باستان‌گراست که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

### ظهور نظریه‌ی نژادی: پیدایی منطق تازه‌ی فهم مناسبات انسانی

گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا، مبتنی بر یک نظریه‌ی نژادی است. «نظریه‌ی نژادپرستی» که آرتور گوینو اصلی‌ترین چهره‌ی آن است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۷۲) جمله رایج‌ترین و مؤثرترین نظریه‌های اجتماعی مدرن در سراسر قرن نوزدهم میلادی بود. نظریه‌ی نژادی گوینو، چند گزاره‌ی اصلی دارد که ارنست کاسیرر در «افسانه‌ی دولت» (کاسیرر، ۱۳۶۲) تقریر مناسبی از آن ارائه داده است:

- گزاره‌ی اول: گوینو متأثر از فلسفه‌ی خ عصر روشنگری اروپا بر این باور بود که تاریخ، از قوانین معین و تغییرناپذیری تبعیت کند که ما توان دخل و تصرف در آنها را نداریم، بلکه تنها می‌توانیم با آنها همراهی کنیم (کاسیرر، ۲۸۴):
- گزاره‌ی دوم: او که متأثر از موفقیت‌های «علم تجربی» در روزگار خویش است، به دنبال ی درکی از لوازمیت انسان است که بتوان بر اساس آن، شناختی عینی، تجربی، دقیق و پیش‌بینی‌پذیر از رفتار انسان و جوامع انسانی ارائه داد. «همه‌ی پهلنجی دینی و فلسفی به پرسش مبت‌مب‌هیر، بر عامل نژاد، به‌عنوان عامل سکنذلفات انسان و نیز عنصر پیشبرنده‌ی تاریخ تاکید می‌کند. برای گوینو، «نژادواقعیت اساسی تاریخی و زندگی اجتماعی انسان است و همان کاری را در نظریه‌ی نژادی گوینو انجام می‌دهد که به‌طور مثال، قانون جاذبه در نظریه‌ی فیزیکی نیوتن (همان، ۲۹۲):

آرتور گوینو یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان نظریه‌ی نژاد و شاید هم مهم‌ترین آنها باشد. به‌علاوه می‌توان از استوات چمبرلین (۱۹۲۷-۱۸۵۵ م.) یکی دیگر از نظریه‌پردازان مهم‌یاد یاد کرد که کتاب «بنیادهای قرن بیستم» را در ۱۸۹۹ م. نوشت و به تمجید از نژاد آریایی و آلمانی‌ها پرداخت. برای دیدن مباحث متنوع و مبسوط در مورد تعریف «نژاد»، تاریخچه‌ی نظریه‌ی نژادی و نتایج آن، (ر.ک.

تبیین گفتمانی تبدیل شد زن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان ۱۹

- گزاره‌ی سوم: با این دو گزاره‌ی مقدماتی، گوینو به یک گزاره‌ی کلیدی در نظریه‌اش اشاره می‌کند: نژادهای انسانی، نابرابرند. نژاد سفید نژاد (پرا) برتر و یگانه قدرت خلا اقله‌ی است که می‌تواند تمدن و فرهنگ بیافریند. دیگر نژادها (زرد و مسلمان)های پستی هستند که از خود اراده و حرکتی ندارند و تنها در امتداد نژاد آریا یا در پناه آن می‌توانند حرکت کنند. تاریخ، محصول نژاد سفید آریایی اسطوره نژادی، طبیعت و خصایص خاص خود را دارد و برای منظور خاصی آفریده شده است (همان، ۳۹۵)؛
- گزاره‌ی چهارم: «آمیزش نژادها» مضر و نامطلوب است و موجب نابودی خصایص طبیعی ملت و از بین رفتن نظم نژادی مقرر شده‌ی برای انسان می‌شود. در واقع، عامل اصلی سقوط ملت‌هایی که روزگاری از تمدن باشکوه یا امپراتوری‌های قدرتمندی برخوردار بوده‌اند نیز اختلاط آنها با نژادهای پست‌زویین رفتن خلوص نژادی آنها و خصایص خلاقه‌ی تمدن‌ساز در آنهاست (همان، ۳۹۷). گوینو، ملت ایران را بهترین نمونه از یک سقوط تمدنی در نتیجه‌ی آمیزش نژادی می‌داند. امروزه، ملت ایران در فلاکت و بدبختی به سر می‌برد و شکوه و عظمت گذشتگان را از دست داده‌اند؛ نژادها، آلوده به نژادهای پست اعراب مسلمان و ترک‌ها/ مغول‌ها شده است. از نظر او آینده‌ی جهان، در صورتی از تباهی در امان خواهد بود که خلوص نژاد آریایی، نژاد خلاق و تمدن‌سازی که راهبر و ارباب دیگر نژادهاست، حفظ شود. تنها با زدودن مظاهر نژادهای زبیب بردن خصایص و صفات آنهاست که می‌توان خلوص آریایی را دوباره احیا کرد؛
- گزاره‌ی پنجم: راهبر او برای مله‌هایی نظیر ایران که به واسطه‌ی آمیزش نژادی در ورطه‌ی سقوط تمدنی افتاده‌اند، قیاس کردن خود با نژادهای پست و برده و رسیدن به خودشناسی، از طریق اظهار تحقیر و اشمئزاز نسبت به آنهاست. در واقع، نژادهای پست‌تر (زرد (ترک) و سیاه (سامی)) واجد هیچ فضیلتی نیستند، زیرا فضیلت، اکتسابی نیست و موهبتی نژادی است که تنها نژاد آریا از آن برخوردار است. این رو هرگونه بیان محترمانه و دارای ارزش اخلاقی نسبت به این نژادها و اندیشه‌های عدالت‌محورانه‌ی که به دنبال کسب برابری برای این دسته از گروه‌های نژادی است، از نظر گوینو محکوم است (همان، ۳۰۰).

گویینو مهم‌ترین اثر خود، «رساله در نابرابری نژادها» را در ۱۸۵۳ م. در پاریس منتشر کرد. او در ۱۸۵۵ م. به‌عنوان مأمور سیاسی راهی سفارت فرانسه در تهران شد و دووع اول ماموریت او تا ۱۸۵۸ م. ادامه یافت. برای بار دوم در ۱۸۶۲ م. به سمت وزیرمختار دولت فرانسه راهی تهران شد و تا ۱۸۶۹ م. در ایران ماند. در بازگشت از ایران او کتاب «تاریخ ایرانیان» را نوشت. کتاب او ایران باستان را بالاترین مظهر اخلاق پاک انسان‌ها معرفی می‌کند که با شیوع «روش‌های سامی [عربی]» انحطاط یافته و سقوط کرده است. در ادامه، به شرح حقایق و قدری و تصوف‌زده‌ی ایران می‌پردازد تا ی آمیزش‌نتیجه‌ی با نژاد پست سامی را نشان دهد. در کتاب «کیش‌ها و فلسفه‌ها در آسیای مرکزی» که روی هم رفته، مرادش از «آسیای مرکزی» همان ایران است (گویینو، بی‌تا: ۱۱۸) به شرح‌فالتیسم، یعنی قدرگرایی یا جبر فراگیر» در ایران می‌پردازد که موجب فساد در جامعه‌ی ایران شده است. گویینو دو داستان به نام‌های «قنبرعلی» و «جنگ ترکمن» دارد که در آن، فساد اخلاقی و مناسبات اجتماعی ناسالم در جامعه‌ی ایران را به تصویر می‌کشد. اینها همگی نتیجه‌ی فساد نژاد آریایی در نتیجه آمیزش با نژاد پست سامی و ترکی است که با دور شدن از آن‌ها و بیخ زدودن خصایص سامی، می‌توان شکوه و عظمت پیشین ایران را احیاء کرد. آثار گویینو نه تنها در ایران، بلکه در اروپا به‌ویژه در آلمان تأثیر ویژه‌ای داشت. نظریه‌ی نژاد گویینو به سرعت در روسیه و عثمانی فراگیر شد (بیات، ۱۳۸۷) شرح مبسوطی از تأثیر نظریه نژادی و گرایش‌های باستان‌گرایانه مبتنی بر نژاد و زبان (به‌خصوص پان‌ترکیسم) در این مناطق، به‌ویژه در قفقاز و عثمانی ارائه کرده است). آخوندزاده و آقاخان کرمانی از این طریق با این نظریه آشنا شدند و جلال‌الدین میرزا، شاهزاده‌ی فرهیخته‌ی قاجار که خان‌ش محل رفت‌وآمد اروپایی‌ها بود، در تهران با آرای گویینو آشنا شد. انطباق نظریه‌ی نژادی گویینو با تاریخ و وضعیت جامعه‌ی ایران، حداقل دو نتیجه‌ی اصلی داشت:

بند ۱: جبهه‌ی تقسیم سه نژاد سفید و زرد و سیاه. چنین دسته‌بندی‌ای از گروه‌های مختلف انسانی بر اساس منطق نژادی شهوت‌جانبانه‌ی بی‌بند موجود بر روابط جوامع انسانی با یکدیگر به چالش کشیده شود. عیلتی، ایرانیان که تاکنون ذیل سنت اسلامی، اعراب و ترک‌ها را «برادر دینی» خود می‌دانستند، اکنون باید بر اساس منطق نژادی جدید،

هرچند گویینو خود فرانسوی بود، اما نظریه‌اش، به دلالت سنت لیبرالیستی، در فرانسه هواداران چندانی نیافت.

تبیین گفتمانی تبدیل شد ن زنان به موضوع سیاست‌گذاری های رسمی در دوره ی رضاخان ۲۱

آنها را دشمن و دیگری خود بدانند که بنابر نظریه‌ی گوینو، آمیزش و اختلاط نژاد ایرانی با آن‌ها موجب فساد و انحطاط جامعه‌ی ایران شده است. <sup>۱۱۱۱</sup> به علاوه، بنابر توصیه‌ی گوینو تنها با تحقیر و اشمئزاز نژادهای پست عرب و ترک بود که ملت ایران می‌توانست گذشته‌ی شکوهمند خود را بازیابد. این راهبرد به‌ویژه در نوهلتی آخوندزاده و آقاخان کرمانی مشهود است. <sup>۱۱۱۱۱</sup>

- دو: در منطق نژادی تازه، ایرانیان با اروپاییها و هندی‌ها، خویشاوندی نژادی پیدا می‌کردند. آنها همگی از زیرشاخه‌ی نژاد آریایی بودند از این رو هم‌طور که اروپا، هم‌نژاد ایرانیان، توانسته بود راه پیشرفت و ترقی در پیش گرفته و تمدن باشکوه کنونی را پدید آورد، ایران نیز می‌توانست همانند خویشاوندان اروپاییش یا دستکم مانند خویشاوندان هندویش که به واسطه‌ی حضور اروپایی‌های متمدن در کشورشان، توانسته بودند سطحی از پیشرفت و تمدن را به دست آورند، به‌سرعت ترقی نموده و تمدن گذشته‌اش را احیا کند. به‌طور مثال، پارسیان هند، نمادی از ایرانیانی بودند که در اثر مرزبانان انگلستان توانسته بودند خصلت خلاق نژادی‌شان را آشکار ساخته و به جایگاه مهمی در امپراتوری انگلستان دست پیدا کنند <sup>۱۱۱۱</sup> (برای دیدن نمونه‌ی از تعلق خاطر چهره‌های اصلی ملت‌گرایی باستان‌گرا به پارسیان هند، (ر.ک. بیگدلو، ۱۳۸۰).

- روشن است که در جامعه‌ی «ایسلاهی‌گه» بر مبنای نظم دینی عمل می‌کرد، چنین دیدگاه ساختارشکنی نمی‌توانست با اقبال عمومی مواجه شود، از این رو در حاشیه قرار گرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

<sup>۱۱۱</sup> به‌طور مثال، فتحعلی‌خان آخوندزاده، با اشاره به «عرب‌های برهنه و گرسنه» ضمن تایید تلاش جلال‌الدین میرزا برای زدودن الفاظ عربی از زبان فارسی و تاکید بر تلاش خودش به منظور «تغییر خط»، آرزو می‌کند که «کاش ثالثی پیدا شدی و ما را از قید اکثر رسم ذمیمه این عرب‌ها» نجات دهد که «سلطنت هزارساله آقیلاط ممدوحه بلند آوا می‌ما را به زوال آوردند و ما را بدین ذلت و سرافکنندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند» (آخوندزاده، بی تا، ۱۷۲).

<sup>۱۱۱۱</sup> به‌طور مثال، منطبق با همین راهبرد، میرزا آقاخان کرمانی، در وصف اعراب می‌نویسد: «یک مشت تازی لخت و برهنه، وحشی و گرسنه، دزد و شترچران، سیاه و زرد و لاغریمان، موشخوارا ن بی‌خانمان، شدید و بی‌ادب و خونخوار مثل حیوان، بل پست‌تر» (ر.ک. آدمیت، ۱۳۵۷، ۲۸۳).  
<sup>۱۱۱۱۱</sup> آقاخان کرمانی در «رساله عمران خوزستان» پیشنهاد کرده بود که حکومت ایران، بخش‌هایی از زمین‌های حاصل خیز خوزستان را به پارسیان (زرتشتی‌های) هند واگذار کند تا آن‌ها شهر پیشرفته و متمدنی همانند بمبئی در آن بنا نهند (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۶۷). اسکان زرتشتی‌های هند که نماد «آریایی‌های اصیل» بودند و با مهاجرت از ایران به هند (زیستن در میان هم‌نژادان هندی‌شان) با اعراب در نیامخته بودند، در منطقه خوزستان که منطقه عرب نشین ایران بود، مطابق با منطق نژادی ملت‌گرایان باستان‌گرا، بسیار معنادار است.

البته برخی چهرهای سیاسی و ادبی، از جمله عارف قزوینی و میرزاده‌ی عشقی، در جریان انقلاب مشروطه، اشاراتی به برخی از گزاره‌های گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا داشته‌اند (برای دیدن نمونه‌هایی از چنین اشعاری با محتوای باستان‌گرایانه و نیز شرحی در این مورد، (ر.ک. خرابی، ۱۳۸۰) این جریان، جریان غالب نبود. در واقع، تاثیر گزاره‌های باستان‌گرایانه بر جنبش‌های سیاسی‌تر، مانند انقلاب مشروطه، وجه تئوریک و گفتمانی ندارد، بلکه عام است و به واسطه‌ی یادآوری روزگار عظمت ایران و پادشاهان قدرتمند باستانی و مابعدباستانی‌اش، خصلت شورانگیزانه و برانگیزاننده دارد. □□□□

• اما انقلاب مشروطه، با شکست مواجه شد و نتوانست وعده‌های خود را عملی سازد و در نهایت به کودتای اسفند ۱۲۹۹ ش. انجامید که در نتیجه‌ی آن، نه یک «حکومت مشروطه»، بلکه یک «حکومت استبدادی» نوع مدرن آن که مجهز به ارتش حرفه‌ای و بوروکراسی مدرن است، جایگزین آن شد. در فاصله‌ی انقلاب مشروطه (۶-۱۲۸۵ ش. تا) سه تکرار سلطنت رضاخان (۱۳۰۴-۱۳۰۰ ش) مجموعه تحولات مختلفی رخ داد که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست. و چون غلبه گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا بر سایر گفتمان‌ها شد. در ی جدید، رضاخان دوره و نخبگان متجدد هوادارش، بنا بر ایده‌ی استبداد منور، به سرعت، «مجلس شورای کهنی» را در فاصله‌ی انقلاب مشروطه بود به حاشیه راندند و رضاخان، به‌عنوان «مستبد منور» و «دماغ مصلح»، با اتکا به ارتش جدید و بوروکراسی، قدرت زیادی پیدا کرد. بنا بر منطق نژادی، عرب‌ها و همه‌ی مظاهرشان (اسلام، زبان عربی، تاریخ و سنت‌های دینی، علما و نیروهای مذهبی) و با حساسیت کمتری ویژه پس از سفر رضاخان به ترکیه و نیاز به تدوین یک الگوی نو سازی بر اساس الگوی ترکیه (به‌ویژه لغات ترکی یا بخش

□□□□ عارف قزوینی شاعر و تصنیف خوان مشهور این دوره، در پی برانگیختن جامعه به قیام علیه حاکمان قاجار و نیز پایان دادن به مداخله استعماری روس و انگلیس، این‌گونه سروده است که: (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۱۰۷)

خوشا مرز آباد ایران زمین / خوش آن شه‌یاران باآفرین  
خوش آن کاخ‌های نو آراسخوش آن سروقدان نوحواسته  
خوش آن شه‌ ر استخر مینو نشان / خوش آن شیرمردان و گردن‌کان  
... کجا رفت آن کاوه نامور / کجا شد فریدون والاتبار  
دلبران ایران کجا رفته‌اند؟ / که آرایش ملک بنهفته‌اند؟



تبیین گفتمانی تبدیل شدن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان ۲۳

ترکی تاریخ ایران (و دهلی و نیشابور) نژادهای پستی قلمداد شدند که نژاد آریایی ایران را فاسد کرده بودند و باید با آنها مبارزه می‌شد. «مردم ایران نیز به‌عنوان افرادی با نژادهای مختلط که دچار انحطاط، همدم‌نظر گرفته شدند که دیگر با اتکا به آنها امکان پیشرفت و تحقق مدرنیزاسیون وجود نداشت، زیرا ترقی و پیشرفت نیز نتیجه خصائل و صفات ناب نژاد پاک آریایی بودیگو در بین ایرانیان وجود نداشت و به خصائل نژادهای پست درآمیخته‌اند. این رو مردم، نه به‌عنوان عامل پیشرفت، بلکه مثلیه مانعی در راه مدرنیزاسیون و نوسازی ایران قلمداد شدند که می‌بایست طبیعت فاسدشان، ترمیم و تربیت شود. بن‌لهمیس، حکومت رضاخان و نخبگان باستان‌گرای متعهد به آن، مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری برای اصلاح طبیعت اجتماعی و اخلاقی فساد یافته‌ی مردم ایران در پیش گرفتند. مخاطب این سیاست‌گذاری‌ها همه‌ی مردم ایران و همه‌ی گروه‌های اجتماعی بودند. اما برخی از گروه‌های اجتماعی که باید طبیعتشان اصلاح شده و خلیات فاسد دیگر نژادها (عرب و ترک) از طبیعت آنها خارج می‌گردد در جریان اصلاح طبیعت فاسد سایر افراد و گره‌های جامعه، حکم «وسیلله» زار پیدا می‌کردند. به‌عبارتی، نه تنها خود آنها باید اصلاح می‌شدند، بلکه اصلاح دیگران نیز از طریق آنها میسر بود. به‌طور مثال، علمای دینی، به‌عنوان یک نیروی قدرتمند اجتماعی مظهر فساد نژادی و زوال خلیات دانسته می‌شدند که باید از طریق سیاست‌گذاری‌های دقیق آنها را اصلاح کرد، یا این‌دقیق اسلام، به‌عنوان تجسم فرهنگ منحنط عربی را از بین برد یا حتی امکان شرایط گسترش دین اسلام و نیز مراکز ترویج آن (حوزه‌های علمیه) و در نهایت از بین برد. اما علما با شرایط انحطاط‌آمیزی که از نظر باستان‌گرایان در آن به سر می‌بردند، هیچ‌گاه نمی‌توانستند «وسیلله» و ابزاری برای اصلاح طبیعت دیگر گروه‌های اجتماعی باشند؛ اما در مورد زنان، وضع کاملاً متفاوت بود.

### تبدیل زنان به «ابژه‌ی گفتمانی» اساس منطق نژادی

تاکنون تفسیرهای متفاوتی از دلایل ابژه‌شدن زنان در «فولخان» ارائه شده است که در ادامه به اجمال به آن‌ها اشاره خواهد شد:

تفسیر اول: فونلن به نیروی کار. اساس این تفسیر، ایرراض لوجون، در حال ورود به مرحله اقتصاد سرمایه‌داری و از این‌شودت به نیازمند کار زنان است. زنان، به‌عنوان نیمی از جمعیت جامعه و نیز به‌عنوان یک نیروی کار ارزان‌قیمت و البته قابل‌کنترل، مورد توجه حکومت قرار می‌گیرد، اما از آنجا که شیوه‌زندگی زنان، و نیز ی اکین جامع‌سننتی و غیراقتصادی است، لازم است که برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌هایی منظور آماده کردن آنها برای ورود به بازار کار و فعالیت اقتصادی صورت گیرد (نک. طبری و یگانه، ۱۹۸۲: ۱۴۷). از این رو آموزش و تربیت زنان، به‌عنوان نیروی کار آینده، به یکی از راهبردهای اصلی حکومت بدل می‌شود. پوشش سنتی زنان نیز که مانع از فعالیت مؤثر ها در محیط کار صنعتی است، باید اصلاح شود، از این رو «کشف حجاب» زنان در دستور کار قرار می‌گیرد؛

تفسیر دوم: زنان به‌عنوان نماد حقارت. برخی از محققان معتقدند که ریشه‌ی بسیاری از تصمیماتی که در دوره‌ی رضاخان اتخاذ شده، احساس «حقارت» و سرافکنندگی است که رضاخان و نخبگان متجدد ایرانی، در مقوله‌ی ن شیوه‌ی زندگی خود و افراد متمدن اروپایی احساس می‌کردند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۳۶). قابل مقایسه با شاخص‌های عمومی زندگی در اروپا و آمریکا نبودن نخبه‌ی زنان، از جمله مهم‌ترین این شاخص‌ها بود، از جهت نوع زندگی، خلیات و آداب رفتاری‌شان، پوشش و نیز جایگاه اجتماعی‌شان، نماد عقب‌ماندگی جامعه‌ی این و به همین ترتیب، تجسم حقارت و شرمندگی متجددین ایرانی در مواجهه با فرنگی‌ها و متمدنین بودند. از این رو حکومت، سیاست‌گذاری‌های مختلفی مانند «کشف حجاب» را به‌منظور تغییر در شرایط زنان و به عبارت دقیق‌تر، رفع مظاهر حقارت از جامعه‌ی ایران در پیش گرفت؛

تفسیر سوم: موضوع یک الگوی نا قص‌نوسازی. برخی دیگر از نظریات بر این باورند که اصلی‌ترین راهبرد نوسازی در دوره‌ی رضاخان، «غربی کردن» جامعه‌ی ایران بود. بر این اساس، «شبهه-سازی» جامعه‌ی ایران با جوامع اروپایی در دستور کار قرار گرفت که البته نتیجه یک درک ناقص از

<sup>۱۱۱۱</sup> نورالفکرها و روشنفکران « از بابت برخی هنجارها و سنت های موجود، احساس حقارت و حتی گاهی احساس شرمندگی» می‌کردند و از بابت مردم عادی و راه و رسم‌ها و نیکه‌الروپایان با نگاه به آنان چه تصویری درباره «ما» خواهند داشت، خجلت‌زده بودند، ولی در مقابل، «به شکوه و جلال واقعی و خیالی روزگاران گذشته می‌بالیدیم» پسر و صدایی در مورد کولرویش، انوشیروان و نژاد آریا به راه می‌انداختند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۳۶).

تبیین گفتمانی تبدیل شد زن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان ۲۵

تجدد و تحولات آن است (برای دیدن مقایسه‌ای بین الگوی تجددخواهی آمرانه‌ی آتاتورک و رضاخان با همین جهت‌گیری، نک. اتابکی، ۱۳۸۷) اساس همین درک سطحی و مبتدیانه نیز سیاست‌گذاری‌های مختلفی به‌منظور تغییر در مظاهر سنتی جامعه‌ی ایران و اروپایی‌نمایندن آن صورت گرفت. به‌طور مثال، پوشش و لباس زنان و نیز نوع رابطه‌ها با مردان، از جمله مظاهر سنتی بود که باید اصلاح می‌شد تا جامعه‌ی ایران، مدرن و متمدن «به نظر برسد»؛

تفسیر چهارم: زنان به‌عنوان بخشی از «ارتش بزرگ ملت ایران». برخی محققان نیز معتقدند که رضاخان دلیلی خصلت نظامی، درصدد تبدیل کردن جامعه‌ی ایران به «ارتش بزرگ ملت ایران» بود که زنان بخشی از سربازان آن بودند و باید تحت شرایط انضباطی تازمی قرار می‌گرفتند. صادقی (۱۳۸۴) به «سیاست مشرف بر حیات رضاخان» برای انجام «پروژه‌ی شهروندی به‌مثابه سرباز» اشاره می‌کند که در آن، زنان باید بهنجارسازی می‌شدند. لایحه‌ی بهنجارسازی، مرئی شدن و دیده‌شدن زنان بود (صادقی، ۱۳۸۴: ۴۵). از این رو سیاست‌گذاری‌ها، معطوف به مرئی کردن زنان بود: تغییر در لباس، وضعیت کار، وضع آموزش و به‌طور کلی، حضور آشکار زنان در جامعه. زنان نیز باید در «نظم سرتاسری» دوره‌ی رضاخان، همانند سربازان، در صفوف منظم و گوش به فرمان دیده می‌شدند.

• هر کدام از این تفسیر، وکپش، بخشی از دلایل موردتوجه قرار گرفتن و ابژه شدن زنان را بیان می‌کنند، اما وجوه دیگری از این مسأله، همچنان مورد غفلت قرار گرفته و آن، منطبق با نژادی ابژه شدن زنان در گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گراستبه نظر می‌رسد هیچ‌یک از این چهار تفسیر فوق‌الذکر، کماکان نمی‌توانند برخی دیگر از وجوه ابژه شدن زنان را توضیح دهند، هرچند که سطحی از توضیح این مسأله را در خود دارند. گفته شد که در دوره‌ی رضاخان، تصور بر این بود که «طبیعت» مردم ایران فاسد شده و باید از طریق سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ی فرهنگی-اجتماعی، آن را اصلاح و ترمیم کرد. طبیعی است که راه‌حل را باید در نظریه‌ی نژادی‌ای جستجو کرد که مبنای گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا است. نژاد، مقوله‌ای طبیعی‌تی است که عامل اصلی در آن، خون است: درواقع، هم‌نژادی، ناظر بر نوعی پیوستگی بخت‌ن‌الستاس، هرگونه اصلاح نژادی نیز باید مبتنی بر اصلاح خونی باشد و سیاست‌گذاری‌ها نیز باید بر آن جایی متمرکز باشد که پیوستگی خونی ممکن می‌شود: ازدواج، عامل اصلی انتقالی‌الاست که خصائل نژادی خاص یک ملت

را در خود دارند. ازدواج درون‌گروهی (هرونی‌گرایی) حفظ خصائل نژادی می‌شود و هرگونه ازدواج برون‌گروهی (برونی‌گرایی) از بین رفتن خلوص نژادی می‌شود. فساد در نژاد ایرانی، از طریق آمیختن خونی با نژادهای پست‌تر و از راه ازدواج با آنان میسر شده است. نسل/نسل‌هایی که در نتیجه‌ی ازدواج بین نژاد ایرانی و نژاد پست‌تر عرب یا ترک پدید آمده‌اند، خون‌شان فاسد شده و خصائل نژادهای پست را به زندگی ایرانیان وارد کرده‌اند. نیک از بین رفته و در گذر زمان، صفات و خلیقات زشت اعراب و تهاجر و صفات ایرانیان شده است. روشن است که در این‌جا، زنان، موقعیت ویژه و تعیین‌کننده‌ی پیدا می‌کنند، چراکه نه تنها خودشان باید از حیث نژادی اصلاح شوند، بلکه برای اصلاح دیگر گروه‌های اجتماعی و نیز کلمت‌جامعی این نیز حکم یک «وسيله» و ابزار تعیین‌کننده پیدا می‌کنند. موقعیت جدید زنان در گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا و نزد نخبگان حاکم در این دوره، دو وجه اساسی نخلیته با اهمیت یافتن ازدواج در راهبرد ملت‌گرایان باستان‌گرا به منظور اصلاح طبیعت و نژاد فاسدشده مهرداد ایران، «زنان به‌عنوان متولدکننده»ی فرزندان و یکی از طرفین ازدواج، موقعیت مهمی یافتند. صاحب‌رحم بوده و فرزندان، یعنی نسل جدید ایرانی را به ادنیای امین‌آوردنو. اصلاح طبیعت زنان، موجب می‌شد تا نسل جدید ایرانی، نسلی اصلاح‌شده و ترمیم‌یافته باشد. اما فرزندان تولدیافته، نیازمند تربیت بودند و در حالی که هنوز مدارس جدید و آموزشی نوین در ایران فراگیر نشده بود، بار اصلی تربیت فرزندان و نسل جدید ایرانی، همچنان بر عهده‌ی خانواده و «نان در مقام مادر» بود. آنچه در مکتب‌خانه‌های سنتی آموزش داده می‌شد مبتنی بر متون اسلامی بود و از منظر ملت‌گرایی باستان‌گرا، چنین متونی، محصول خصایص نژاد پست سامی بود که از قضا عامل بدبختی و فلاکت ملت ایران محسوب شده، باید حذف می‌شدند. بر این اساس، زنان در مسیر اصلاح نژاد ایرانی، نقش مهم و گسترده‌ای پیدا می‌کردند. آنها می‌توانستند نسل جدید ایرانی را مطابق با خصایص نژاد اصیل ایرانی که منطبق با پیشرفته‌ی جو امعزهم‌آریایی متمدن اروپایی بود، به دنیا آورده و تربیت‌کننده این اساس، زنان، به‌عنوان «متولدکننده» و نیز به‌عنوان «مادری» موضوع برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گنلهای نخبگان حاکم بدل شدند و تغییر در شیوه‌ی زندگی، رفتار و افکار زنان در دستور کار قرار گرفت. برخی از این سیاست‌گذاری‌ها با برنامه‌ریزی‌ها و

تبیین گفتمانی تبدیل شد زن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان ۲۷

سیاست‌گذاری که برای کمال‌اقتشار و طبقات اجتماعی صورت می‌گرفت، «مشترک بود. به طور مثال، «سازمان پرورش افکار»، به‌منظور «علاج روح بیمار ایرانی» در ۱۳۱۷ ش. تشکیل شد و وظیفه داشت به‌منظور ایجاد «وحدت فکری» و «قوای معنوی واحد» در جامعه و به‌طور کلی، اصلاح «فرهنگ عمومی» ایران فعالیت کفخطاطب این سازمان، کل جامعه‌ی ایران و از جمله زنان بودند. همچنین «سازمان پیشاهنگی ایران» نیز در فاصله‌ی ۱۳۰۴ ش. تا ۱۳۱۲ ش. تاسیس و تثبیت شد و به‌ویژه بر دو مسأله اصلی، یعنی ورزش و تمرینات جسمانی به‌منظور تربیت بدنی نسل جدید ایرانی از یکسو و تحکیم حس‌رشدگی، اطاعت و نظم و انضباط در میان آنها از سوی دیگر تمرکز داشت. این سازمان، پسران و دختران ۷ تا ۲۵ ساله را زیر پوشش تعلیمات اجباری خود داشت (عضویت دختران در این سازمان از میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۲۰ ش. ممکن شد). اما برخی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری نیز خاص زنان و به‌واسطه‌ی موقعیت گفتمانی و پیوند بود که آنها را خیراً پیدا کرده بودند: از تشکیلی سازمان‌های رسمی نظیر «کانون بانوان ایران» تا سیاست‌گذاری کلان اجتماعی مانند قانون «کشف حجاب». موقعیت ویژه زنان و نقشی که در مسیر اصلاح طبیعت ایرانی پیدا کرده بودند، هلسنسیستت به اجرای دقیق برنامه‌ریزی‌ها در مورد آنها را دوجندان می‌کرد. بر این اساس، اعمال خشونت فراوان نسبت به زنان و دقت متصدیان امور در اجرای قوانینی مانند کشف حجاب، قابل فهم است (ای دیدن نمونه‌هایی از سخت‌گیری‌ها و خشونت نسبت به زنان (ر.ک. آشنا، ۱۳۸۵: ۲۴۰-۲۳۰).\*\*\*\*\*

- به‌علاوه، مباحثی که در حوزه عمومی جامعه و در میان نخبگان ملت‌گرا وجود داشته است نیز نشان‌دهنده‌ی موقعیت ویژه‌ی گفتمانی زنان در دوره‌ی جدید است. در این‌جا به‌خصوص بر نقش راهبردی زنان در اصلاح طبیعت ایرانی، به واسطه‌ی «متولدکننده» و «مادر بودن» تاکید می‌شود و این جمله‌ی مهمی گفتگوی عمومی در مجله‌ی ایرانشهر اشاره کرد. حسین کاظم‌زاده‌ی ایرانشهر، یکی از اعضای «کمیته‌ی ملیون برلن» و از جمله مهم‌ترین

\*\*\*\*\* صادقی (۱۳۸۴) نیز نویسد که پیامد این سیاست برای بسیاری از زنان، محرومیت از تحصیل و تربیت و حتی بهداشت فردی بود (صادقی، ۱۳۸۴: ۵۲). زیرا زنان محجبه، از هرگونه خدمات اجتماعی اعم از حمام رفتن یا حقوق فردی، مانند (حتی) رفتن به زیارت قبور مردگان هم محروم بودند.

نظریه پردازان ملت‌گرایی باسگول در این دوره است که نظراتش را عمدتاً در مجله‌ی «ایران‌شهر» منعکس کرده است. او متأثر از مباحث مربوط به «روح ملی» و فلسفه‌ی نژادی در آلمان بود و با تمرکز بر منطق نژادی، در شماره‌ی دو ایران‌شهر، شش سؤال از خوانندگان پرسیده است که تأمل بر نوع سؤالات و پاسخهایی که خوانندگان داده‌اند، به‌خوبی نشان‌ی ابژه‌نشدن زنان در این دوره، بر اساس منطق نژادی گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا و نیز موقعیت ویژه‌شان است. این شش سؤال عبارتند از:

- یک. از چه نظر دختران ایرانی را برای ازدواج به دختران فرنگی ترجیح می‌دهید؟
- دو. ازدواج با دختران ایرانی، چه فواید و محسناتی دارد؟
- سه. به نظر شما زن دارای چه صفات و شرایطی باشد تا قابل ازدواج شود؟
- چهار. موانع و نقایصی که در تزویج دختران ایرانی است کدام‌اند و از چه راه آن را به رفع و اصلاح می‌توان کرد؟
- پنج. آیا زنان فرنگی بهتر می‌توانند در ایران زیست کنند یا زنان ایرانی در فرنگ؟ در این باب چه مثال‌ها و نمونه‌هایی دیده یا شنیده‌اید؟
- شش. آیا برای جوانان تحصیل‌کرده و تربیت‌شده به قدر کافی دختر تحصیل‌کرده و تربیت‌شده در ایران هست؟» (کاظم‌زاده، ش ۸، ۴۹۵).

ملاحظه‌فامی و دختران، از آن حیث که یک طرف «ازدواج» هستند و ازدواج راهی برای حل مسائل اجتماعی است، مورد توجه ایران‌شهر قرار دارند. به‌ویژه مقایسه‌ی دختران ایرانی با دختران فرنگی (که هم‌نژادهای اروپایی ما و متمدن‌اند) برای ازدواج، نشان‌دهنده‌ی توجه ایران‌شهر به زنان، به عنوان راهی برای رسیدن به وضعیت متمدن‌تر است. هم‌چنان که تأکید بر وجود «دختر تحصیل‌کرده و تربیت‌شده» نیز نشان‌دهنده‌ی عزم ملت‌گرایان باستان‌گرایان برای تغییر در شیوه‌ی زندگی و تربیت زنان و نسل جدید ایرانی است.

• هاپی که پاسخ مجله انعکاس یافته از این هم‌گویا تر است. از مجموع پاسخ‌هایی که به سؤالات داده شده، دو راهبرد اصلی قابل استنباط است: یک، ازدواج مردان ایرانی با زنان فرنگی؛ و دوم، ازدواج زنان ایرانی با مردان فرنگی. صادقی (۱۳۸۴) در تفسیری از این

تبیین گفتمانی تبدیل شد ن زنان به موضوع سیاست‌گذاری های رسمی در دوره ی رضاخان ۲۹

پرسش‌ها و هاجله‌ها شده، معتقد است که راهبرد دوم، مردود است، زیرا اساساً مردان ن  
 متمدن اروپایی، حاضر به ازدواج با زنان و دختران ن «تربیت‌نشده‌ی» ایرانی نمی‌شوند. به‌علاوه،  
 چنین راهبردی، به معنای «تسلط مرد فرنگی بر ناموس ایرانی» است (صادقی، ۱۳۸۴: ۷۳) و  
 مردود است. استدلال صادقی در این مورد می‌تواند صحیح باشد، اما آنچه او در مورد پذیرفته-  
 شدن راهبرد دوم می‌گوید، کفایت نکند و بیانگر کلاً استدلال نیست. صادقی می‌گوید که  
 راهبرد اول مقبول است، زیرا «فتح و غلبه [بر] ناموس فرنگی مجاز است». به نظر می‌رسد که  
 در اینجا صادقی، تحها تأثیر فرهنگ‌پایشستی قرار گرفته و همین امر موجب شده تا  
 دیگر زوایای موضوع، از جمله منطق نژادی نهفته در این راهبرد، بر او پوشیده ماند. در واقع،  
 ازدواج مرد ایرانی با زن فرنگی، از این جهت مقبولیت که زن اروپایی، هم‌نژاد ما و آریایی  
 استن فرنگی، نمادی از خلوص نژاد آریایی است که در صورت ازدواج با مردان ایرانی،  
 می‌تواند به تولد نسل جدید «پاک» و سالم ایرانی کمک کند این زنان، خود را در  
 جایگاه آنان به‌عنوان متولدکننده و مربی نهلی م تاخر آریایی اروپایی نشان می‌دهد که  
 تمدن و پیشرفت کنونی اروپا، ظهور و بروز خصایص نژادی همین‌هاست. نسلی که بدین-  
 ترتیب در ایران، متولد خواهد شد، در دامن مادران آریایی متمدن اروپایی تربیت شده و از  
 آموزه‌های فس اداور برآمده از نژاد پست سامی و ترکی به دور خواهند بود. ملاحظه می‌شود  
 که منطق نژادی، تبیین عمیق‌تر و دقیق‌تری از مسأله ارائه دهد، تا صرف تأکید بر تمایلات  
 سلطه‌طلبانه مردان ایرانی بر «فتح ناموس فرنگی» به دلیل رد شدن راهبرد دوم نیز  
 بر اساس منطق نژادی قابل فهم است: مردان اروپایی که خلوص نژادی دارند، حاضر نیستند با  
 زنان ایرانی ازدواج کنند. یکنه خون نژادهای پست عرب و ترک بوده و  
 آلونهلدبه دنبال حفظ خصائل خلوقویایی خود خواهند بود و آمیزش خونی با زنان  
 ایرانی موجب می‌شود تا پاکی نژادی‌شان را از دست بدهند. این منطق نژادی، به‌خوبی در  
 پاسخ رضازنده شفق به این سوالات، در مقاله‌ی «مسأله‌ی زناشویی با اجانب» و در دسته-  
 بندی که او از نظرات مطرح در آن دوره ارائه می‌دهد، منعکس شده است. او در تایید دیدگاه  
 موافق با ازدواج با اجانب، به نظر لنتس فریتس اشاره می‌کند که: «بهترین و

سویچ‌تجاره برای تقویت نژاد، تصفیه خون به‌واسطه‌اشویی با ملل خارجی است و البته در میان این ملل نیز باید آن را انتخاب کرد که قوت خون و استعداد کارش نسبت به دیگران افزون باشد» (ایران‌شهر، ۱۳۶۳: ۵-۵۴۴) به‌عنوان شاهد مثال، از قول واندرموند می‌نویسد: «ملتهای بزرگ عالم، مانند آلمان و آمریکا، در نتیجه‌ی آمیزش خون اسلاو، یهود، ژرمن و انگلوساکسون، دارای قوه‌ی خستگی‌ناپذیر و حیرت‌بخش می‌باشند» (همان) در توضیح دیدگاه مخالف با ازدواج ایرانیان با اجانب نیز همان منطق نژادی را دنبال می‌کند: «در قسمت کوهنشین و دهات و ایلات ایران، مردمان تندرست زیادند» (همان، ۷۸) که شطون آلوده نشده‌ی تواریخ با تکثیر جمعیت هنی و گسترش ازدواج‌های درون‌گروهی در میان ایشان، نسل سالم و نوینی را در ایران پدید آورد. ملاحظه شود که در اینجا نیز همان منطق نژادی دنبال می‌شود، هرچند در باره‌ی به‌جای اروپایی‌های آریایی پاک‌نژاد، تاکید بر ایلاتی‌ها و مردمان کوهنشین اصیل ایرانی است. در هر دو حالت، در مباحث موافقین و مخالفین، محوریت اصلی با زنان اسلتهای رکن اصلی ازدواج‌اند و اصلاح نژاد و طبیعت ایرانی، از طریق آنها میسر می‌شود.

### نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

یکی از مهم‌ترین تأثیرات تجدد بر جوامع غیرغربی، به چالش کشیدن نظم سنتی حاکم بر این جوامع با ترویج و تفهیم نظریه‌ی نژادی بود. در حالی‌که نظام اجتماعی جوامع غیرغربی، نظیر ایران، مبتنی بر نظم دینی بود، منطق تازه برای فهم جهان و تاریخ و تعاملات اجتماعی ارائه شد که در تضاد یا تخالف با نظم دینی-سنتی موجود بوده‌ی طور مثال، جوامع اسلامی از جمله ایران، ذیل نظم دینی، بر مبنای اصل «خوت اسلامی» در کنار یکدیگر می‌زیستند و هرچند بین امپراتوری عثمانی یا حکومت صفویه در ایران، گاهی منازعاتی در می‌گفت، اما همگی، به‌عنوان مسلمان، رو به یک کعبه داشته و در پیام حج، به‌گرد یک خانه طواف می‌کردند. نژاد، با تفکیک بین نژادهای آریایی و عرب‌ها و



تبیین گفتمانی تبدیل شد ن زنان به موضوع سیاست‌گذاری‌های رسمی در دوره‌ی رضاخان ۳۱

ترک‌ها، مبنای تازه‌ای برای تعاملات بین‌المللی کرد و آنها را در تخصیص ذاتی و بنیادی با یکدیگر قرار داد.

اما تاثیر نظریه‌نژادی صرفاً در منهل‌یت بجز احکامات اسلامی نبود، بلکه بر مناسبات فرهنگ و اجتماعی درون این جوامع نیز تاثیرات عمیقی گذاشت. ر ایران پوره‌رضاخان، منطق حاکم بر تلاش نخبگان غرب‌گرا برای نوسازی فرهنگی اجتماعی و اقتصادی جامعه، منطق نژادی بود. انقلاب مشروطه، نتوانست انتظارات را برآورده کند و با وقوع جنگ جهانی اول و قرار گرفتن ایران در مسیر تحولات سریع منطقه‌ی و بین‌المللی، موجب فروپاشی دولت برآمده از مشروطه از یکسو و تغییر در نگرش نخبگان غرب‌گرا به مردم، موقعیت و آینده‌ی ایران از سوی دیگر شد. در حالی‌که تاکنون مردم ایران، شایسته‌ی آزادی و «حکومت قانون» و نیز پیشرفت و ترقی معرفی می‌شدند، با شکست مشروطه، خود مردم به مانع اصلی در راه ترقی و نوسازی بدل شدند. مردم ایران که بنا بر منطق نژادی، از نژاد آریایی محسوب می‌شدند، به واسطه اختلاط نژادی نژادهای پست‌عرب و ترک، طبیعت‌شان فاسد شده بود. چنین طبیعت فاسدی، نمی‌توانست پذیرنده آن اصول ترقی و پیشرفتی باشد که زابیده‌ی خویشاوندان نژادی ایرانی‌ها یعنی اروپاییها بود، مگر اینکه از حیث نژادی، اصلاح شود. از این رو یک راهبرد اساسی نزد ملت‌گرایان باستان‌گرای ایرانی در این دوره، تلاش برای اصلاح طبیعت فاسد ایرانی بود. سیاست‌گذاری‌های حکومتی، هله‌ی حوزتلف فرهنگی و اجتماعی معطوف به اصلاح و ترمیم نژاد فاسدشده ایرانی و پاک کردن آلودگی نژادهای پست ترک و عرب از آن بود.

بر این اساس، در جریان روند نوسازی ایران، منطق تازه‌ای برای مواجهه با گروه‌های مختلف اجتماعی پیدا شد. در این منطق تازه، برخی گروه‌های اجتماعی مانند علما (و متدینین) برجسته می‌شدند و به‌عنوان مظاهر و محصولات عینی نژاد پست‌عربی، تهدید و تحدید می‌شدند. نخبگان حاکم‌الاش خود را در های مختلف، معطوف به کاستن از نفوذ علما، محدود کردن ورود افراد به حوزه‌های علمیه، دخالت در تعیین مواد درسی و امتحانی آن و به‌طور کلی حذف مظاهر و مناسک دینی، به‌عنوان عوامل تولیدکننده‌ی آلودگی نژادین‌کننده‌ی نژاد تازه، در حاکم‌ی نسبت به برخی دیگر از گروه‌های اجتماعی نظیر بازرگانان و تجار بی‌تفاوت بود، برخی دیگر نظیر زرتشتی‌ها به جایگاه رفیع فرهنگی و سیاسی-اجتماعی رساند. زرتشتی‌ها عنوان گروهی از مردم ایران که به دین اسلام درنیامده و خلوص

نژادها را حفظ کرده بودند، اکنون و در گفتمان ملت‌گرایی باستان‌گرا موقعیت ممتازی داشتند و به-  
مثابه الگوی نژادی مورد توجه بودند (هم‌چنان که در مورد پارسیان (زرتشتیان) هند) توضیح داده شد).  
زنان، به عنوان نیمی از جامعه و نیز یکی از مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی، در منطق نژادی گفتمان ملت-  
گرایی باستان‌گرا جایگاه متفاوتی نسبت به گذشته پیدا می‌کردند: از یکسو آنها مانند دیگر بخش‌های ملت  
ایران، طبیعتاً به‌طور طبیعی شده بود و بی‌سومنی تحت تأثیر برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری کلان  
حکومت اصلاح‌شوند؛ از سوی دیگر زنان، یک «وسيله» مؤثر در اصلاح طبیعت و نژاد ایرانی‌ها و به  
همین نحو، وسیله مؤثری برای گشودن راه نوسازی و ترقی ملت ایران تلقی می‌شدند. زنان، در مقام  
«متولدکننده»، نسل جدید ایرانی را آلوده نمی‌کند و اصلاح صفات و خصایل زنان،  
توانمندی به پستی نژادی نوزادی که به تأسیس می‌لاجرم، به اصلاح نسل جدید ایرانی کمک کند.  
بعلاوه، زنان در مقام «مادر» در فقدان یک نظام آموزشی کارآمد رسمی، وظیفه تربیت نسلی نو زاد  
ایرانی و انتقال خصایل و صفات نیک‌آرایی به آنها را به‌عهده داشتند. از این رو زنان، به عامل مؤثری در  
ترمیم و اصلاح طبیعت فاسد ایرانی که از منظر منطق نژادی، مهم‌ترین مانع بر سر راه پیشرفت و  
نوسازی ایران بود، بدل شدند.

این موارد موجب شد تا زنان به یک ابژه‌ی گفتمانی مهم در دوره‌ی جدید بدل شوند و سیاست‌گذاری‌ها و  
برنامه‌ریزی‌های مختلفی برای تغییر در وضعیت آنها صورت گرفت که از جمله شاخص‌ترین آنها قانون  
کشف حجاب است. در مورد نحوه‌ی برخورد حکومت رضاخان و نخبگان باستان‌گرا با زنان، تفسیرهای  
مختلفی ارائه شده است که در متن مقاله به آنها اشاره شد. هر یک از این تفسیرها وجهی از این روند را  
توضیح می‌دهند، اما راه برای ارائه‌ی تفسیرهای تازه همچنان باز است. در حالی که برخی از این تفسیرها  
در سطح باقی می‌ماند (مانند تفسیر زنان به مثابه عامل حقارت)؛ برخی دیگر به درک نادرست از تحولات  
سیاسی-اقتصادی ایران مبتلا هستند؛ به طور مثال، در تفسیر زنان به‌مثابه نیروی کار ارزان، به این نکته  
توجه نشود که اساساً دواولیه، یک انقلاب صنعتی یا روند فزاینده‌ی صنعتی در ایران، حتی در  
مناطق مجاور آن نظیر ترکیه یا افغانستان، در جریان نبود است که حکومت و برنامه‌ریزان اقتصادی، برای  
تامین نیروی کار آن، متوسل به ورود زنان به عرصه‌ی کار اقتصادی شده باشند. این مقاله نشان می‌دهد  
که تحلیل ابژه شدن زنان در دوره رضاخان، بر مبنای منطق نژادی، عمیق‌تر و قابل‌فهم‌تر است. هم-  
چنان که مسائلی مشابه با آن، مانند نوع مواجهه با نخبگان باستان‌گرای دوره‌ی رضاخان با علما و

تبیین گفتمانی تبدیل شد ن زنان به موضوع سیاست‌گذاری های رسمی در دوره ی رضاخان ۳۳

متدینین را بر اساس منطق نژادی بهتر می‌توان فهمید تا بر مبنای ایده‌ی سکولاریزاسیون در ایران. روشن است که مدعای این مقاله، منحصر و محدود کردن فهم تحولات دوره ی رضاخان به منطق نژادی نیست، بلکه تمرکز بر آن بعنوان متغیری است که فهم فراگیرتر و عمیق‌تری ارائه می‌دهد و گرنه برای فهم تحولاتی این دوره، ما نیازمند کنار هم گذاشتن همی تفسیرهایی هستیم که تاکنون مطرح شده و تفسیرهایی که در آینده مطرح خواهند شد. به‌علاوه، دامنه‌ی کاربرد نظریه ی نژادی در فهم مسایل ایران، تر از گنتره‌پیزی است که در این مقاله مطرح شد و در پارادایم تحلیلی تحولات «ایران معاصر» باید مورد بررسی بیشتری قرار گیرد.

## منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۴)، مشروطه‌ی ایرانی، تهران، نشر اختران.
- آخوندزاده، فتحعلی (بی‌تا)، مکتوبات، تهران (محل نگهداری: کتابخانه‌ی ملی ایران).
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت، تهران، نشر سخن.
- آشنا، حسام‌الدین (۱۳۸۵)، از سیاست تا فرهنگ (۱۳۲۰-۱۳۰۴)، تهران، سروش.
- آقاخان کرمانی، میرزا عبدالحسین (۱۳۲۶)، آینه‌ی سکندری، تهران، بی‌نا.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۷)، تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه، مترجم: مهدی حقیقت‌خواه، تهران، نشر ققنوس.
- احمدی‌جمیل (۱۳۸۸)، بنیادهای ملی ایران (چهارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور)، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۱)، فصل زنان (مجموعه‌ی دیدگاه‌های فمینیستی)، تهران، نشر توسعه.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، تئوسناسی هویت جدید ایرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۴ زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)، دوره ۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۰

- بیات، کاوه (۱۳۸۷)، پان‌ترکیسم و ایران، تهران، نشر شیرازه.
- بیرامی، منصور (۱۳۷۸) خانواده و آسیب‌شناسی آن، تهران، انتشارات آیدین.
- بیگدلو، علیرضا (۱۳۸۰)، باستان‌گرایی در تاریخ ایران معاصر، تهران، نشر مرکز.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۲)، تجربه‌ی بازی سیاسی در میان ایرانیان، تهران، نشر نی.
- جزنی، نسرين (۱۳۸۳) ارزش کار خانگی زن، تهران، مرکز مشارکت امور زنان.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۳) داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حجازی، بنفشه (۱۳۷۰) زن به ظن تاریخ (جایگاه زن در ایران باستان) تهران، نشر شهرآب.
- حجتی کرمانی، سوده (۱۳۸۸) سیاست و زنان ایرانی (عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی زنان) تهران، موسسه‌ی انتشاراتی جامعه و فرهنگ.
- خرابی، فاروق (۱۳۸۰)، سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- خسروپناه، محمدحسین (۱۳۸۱) هدف و مبارزتی زن ایرانیان (انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی) تهران، نشر پیام امروز.
- خلیلی، کامیاب (۱۳۸۱)، زنان بنام در تاریخ ایران (از آغاز تا انقراض سلسله‌ی ساسانیان)، تهران، قصیده‌سرا.
- دبیرخانه‌ی سازمان پرورش افکار (۱۳۱۸)، مجموعه‌ی سخنرانی‌های آموزشگاه سازمان پرورش افکار، مجموعه‌ی چهارم، تهران، سازمان پرورش افکار.
- دریغوس، هیوبرت و رایینو، پل (۱۳۸۷)، میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، مترجم: حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- رجب‌نژاد، محمدرضا (۱۳۸۰)، خرد زیبا: بررسی شبهه‌ی نقصان عقل زن، تهران، انتشارات عابد.
- رواسیان کاشی، سمیه (۱۳۸۸) فصل مشترک تبعیض‌ها (بررسی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان) تهران، نشر شیرازه.
- سیاوشی سوزان (۱۳۸۰) لیبرال ناسیونالیسم در ایران، مترجم: محمدعلی قدسی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران؛
- صادقی، فاطمه (۱۳۸۴)، تجدد، ناسیونالیسم و جنیست در ایران، تهران، انتشارات قصیده‌سرا.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۵۷)، کلیات میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، تهران، انتشارات جاویدان.
- عظیم‌زاده‌اردبیلی، فائزه و خسروی، لیلا (۱۳۸۸)، مطالعه‌ی تطبیقی حقوق زن از منظر اسلام و غرب: حق آموزش و تابعیت زنان، تهران، مرکز امور زنان و خانواده (نهاد ریاست جمهوری).
- فرجاد، محمدحسین (۱۳۷۲)، آسیب‌شناسی اجتماعی ستیزه‌های خانواده و طلاق، تهران، بی‌نا.

تبیین گفتمانی تبدیل شد زن زنان به موضوع سیاست‌گذاری های رسمی در دوره ی رضاخان ۳۵


فلاح، مهرانگیز (۱۳۸۵)، زنان پیشگام ایرانی، تهران، نشر شیرازه.  
فوکو، میشل (۱۳۸۱ الف)، تاریخ جنون، مترجم: فاطمه ولیانی، تهران، نشر هرمس.  
فوکو، میشل (۱۳۸۱ ب)، نیچه، تبارشناسی و تاریخ، مترجمان: نیکو سرخوش و افشین جهاننیده؛ مندرج در: (کپون، لارنس (۱۳۸۱)، متن‌گزیده‌های مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، مترجمان: عبدالکریم رشیدیان دیگران، تهران، نشر نی).

فوکو، میشل (۱۳۸۷) مراقبت و تنبیه: تولد زندان، مترجم‌نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران، نشر نی.  
فوکو، میشل (۱۳۸۸)، دیرین‌شناسی دانش، مترجم: عبدالقادر سواری، تهران، گام نو.  
فیرحی، داوود (۱۳۷۸)، قدرت، دانش و مشروعیت، تهران، نشر نی.  
قاضی، فاطمه (۱۳۸۷)، زن صدف آفرینش، تهران، نشر خادم‌الرضا (ع).  
قندهاری، پردیس (۱۳۸۲)، زن و قدرت، تهران، پژوهشکده‌ی مردم‌شناسی.  
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰)، تضاد دولت و ملت (نظریه‌ی تاریخ و سیاست در ایران)، مترجم: علیرضا طیب، تهران، نشر نی.

کاسیرر، ارنست (۱۳۶۲)، افسانه‌ی دولت، مترجم: نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی.  
کاظم‌زاده (ایران‌شهر)، حسین (۱۳۶۳)، مجموعه‌ی کامل ایران‌شهر، تهران، نشر اقبال.  
کچویان، حسین (۱۳۸۴)، تطورات گفتمان های هویتی در ایران، تهران، نشر نی.  
کریمی، فرشته و عربشاهی، بهروز (۱۳۸۵)، زن در طول تاریخ، شیراز، نوید شیراز.  
کولایی، الهه و حافظیان، محمدحسین، (۱۳۸۵) زنان در توسعه‌ی کشورهای اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

گواهی، زهرا (۱۳۷۳)، بررسی حقوق زنان در مسئله طلاق، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.  
گویینو، آرتور (بی‌تا)، مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی (وسطی)، مترجم: م.ف، تهران، (بی‌تا).  
گویینو، آرتور (۱۳۸۵)، سه سال در ایران، مترجم: ذبیح‌الله منصوری، تهران، نشر نگارستان کتاب.  
گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی، مترجم: منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.  
محمدی‌اصل، عباس (۱۳۸۸)، زنان و محیط‌زیست، تهران، نشر شیرازه.  
مراغای، (حاج) زین‌العابدین (۱۳۸۴)، سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیک، تهران، نشر آگه.  
مرتضوی، سیدضیاء (۱۳۸۵)، مسائل زنان: پرسشگری و تشبیه‌ی، تهران، انتشارات میثم تمار.  
مستشارالدوله، میرزایوسف (۱۳۸۲)، یک کلمه، تهران، به اهتمام سیدمحمدصادق فیض، تهران، نشر صباح.  
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران، نشر شیرازه؛

- منصورنژاد، محمد (۱۳۸۱)، مسأله ی زن، اسلام و فمینیسم (در دفاع از حقوق زنان) تهران، نشر برگ زیتون.  
مهرآبادی، میترا (۱۳۷۹)، زن ایرانی به روایت سفرنامفویسان فرنگی، تهران، نشر روزگار.  
نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.  
نوابی نژاد، شکوه (۱۳۷۸)، روان شناسی زن، تهران، جامعه ی ایرانیان.  
نورایی، فرشته (۱۳۵۲)، تحقیق در افکار میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.  
هاجری، عبدالرسول (۱۳۸۲)، فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش‌رو، قم، بوستان کتاب.

- 
- Appelrouland, scott & Laure D. Edles**, (2008), "Classical and Contemporary Sociological Theory: Text and Reading", London, Pine Forge Press;  
**Best, Steven & Kellner, Douglas** (1991), "Postmodern Theory, Critical Interrogation, London, Macmillan, Press LTD;  
**Foucault, Michel** (۱۹۷۳), "History of Sexuality, vol. 1 & 2, New York, Vintage Books.  
**Reilly, Kevin & Stephan Kaufman & Angela Bodino** (2003), "Racism: A Global Reader, New Yourk, Armonak.  
**Tabari, Azar and Nahid Yeganeh** (1982), "In the shadow of Islam : the women's movement in Iran, London and Wesport, Conn., U.S.A. ZedPress..  
**Whorter, Mc Ladelle** (2009), "Racism and Sexual Oppression in Anglo-America (A Genealogy), Bloomington and Indianapolis ,Indiana university prees.